



«قیام نظامی ۵۷»

Der Kapitalismus ist keine Alternative zum Sozialismus und umgekehrt. Nicht nur weil keines von beiden in seiner reinen Form existiert, sondern weil beide Zwillinge sind, von denen jeder einen anderen Hut trägt.

Hannah Arendt

«کپیتالیزم بدیل سوسیالیزم نیست و برعکس نه تنها به دلیل اینکه هیچ یکی ازین دو در شکل خالص آندو، وجود دارند، بلکه بنابر دلیلی که هر دو، دوگانگی اند، که هر یک، یک کلاه دیگر می پوشد.» («هنا آرینت»)

یکی از نویسندگان، در "دریچه نظر سنجی"، "آریانا افغانستان آنلاین" چند سطر کوتاه، تحت این عنوان، دربخش تبصره، بدست نشر سپرده است، که هر جمله آن که یک ادعای به ظاهر تینوریکی و یا تبارز به نتیجه کدام ارزیابی افاده نموده است، بدون ذکر صورت کار تحقیقاتی و یا بدون ذکر منبع، هر مطلب او را سؤال برانگیز ساخته است. با این افاده کوتاه، که حال این نویسند از آن، به قسم عنوان کار گرفته است، هدف نویسنده نظر سنجی، ممکن از "۷ ثور ۱۳۵۷ ه ش" (مطابق ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ م) بوده باشد، که بعداً بر آن تماس لازم گرفته خواهد شد. از آن روز ببعد، تا امروز ۴۵ سال سپری شده است. نویسنده این مطلب، در آنزمان در پوهنتون "بوخوم" آلمان مصروف تحصیل بوده است. چند روز بعد باید از "دیپلوم اساسی در مضمون ریاضی" با مضمون فرعی "فزیک ذروی" دفاع می کرد و در اطاق لیلیه مصروف مطالعه بوده است، که در آنروز نا گهان یکی از محصلان رشته ریاضی، تبعه هندوستان، به اطاق نویسنده می آید و فوراً "رادیوی گروندیک" را که در اطاق موجود بود، روشن می سازد، و خبری را از "دهلی - نو"، شنیدیم. در آن گزارش "رادیوی" برای نخستین بار، واقف شدیم که رژیم "جمهوری محمد داؤد خان" در افغانستان سقوط داده شده است. صرفنظر از اینکه این قدرتمداران جدید "کمونیست" بوده اند و یا نه (رهبران آنها مکرراً گفته اند، که "کمونیست" نبوده اند و نیستند.) درینجا به بحث نمی گیریم. در جریان این "بحران" افغانستان، هر آنچه که در داخل و هم در فضای "جنگ سرد" در مناسبات بین المللی رخ داده است، در تحت نفوذ قدرت های بیرونی حدس زده می شده است، که نیازمند تحلیل و بررسی علمی و مستند وسیعتر و عمیقتر "نیوترال" می باشد. قریب ۱۲ سال قبل، زمانی که با مرحوم ولی احمد نوری، در شرایط "مهاجرت"، تماس و معرفت تلفوفی برقرار شد، از آن مدت به بعد، چه در «سایت قبلی» که ایشان مصروف بوده اند و چه بعد از آن در «آریانا افغانستان آنلاین» که مؤسس شناخته شده اند، همکاری بشکل ارسال مقالات و ترجمه ها، ادامه داشته است. برای نخستین بار پس از بیست سال وقفه، که اصلاً به زبان های رسمی افغانستان، چیزی نه نوشته بودم، اینبار به کمک "کمپیوتر" مقاله مختصری، تحت عنوان "هویت ملی افغان" تحریر، و به آدرس ایشان فرستاده شد، که همزمان با نشر آن، "خلص زندگینامه با عکس طلب نمودند، و گفتند که این نویسنده را در لیست نویسندگان آنوقت ثبت می کنند. در

آزمان به "راز" این هدف آنها، مطلع نبوده ام، بعد دیده شد، که تعداد زیادی، اصلاً تا امروز، زندگینامه نفرستاده اند و وعده داده اند، که در آینده خواهند فرستاد. شواهد کافی در دست است و رازهای زیادی هم، برملا شده است، که در دستگاه اداری – دولتی آنوقت افغانستان در زمان حضور قوای شوروی، چه «مهره ها» در دستگاه «حزب» و «دولت»، کسب نفوذ کرده بودند، که از نام "خلفی" و "پرچی" نیز، نه تنها کار می گرفته اند، بلکه صاحب «امتیاز» و صلاحیت های «اجرائیوی» خاص بیشتر از حزبی های فقیر و اصلی، بوده اند. "حزبی های" پیرو اصول و رهنمود های "حزبی" با آرزو های زیادی، که نسبت به آینده کشور در ذهن داشته اند در جبهات جنگ جان داده اند، که از آنها این "نفوذ دهنده ها" و هواداران بیرونی آنها، یاد نمی کنند. پس از سقوط رژیم، تحت حفاظت، «کارفرمایان مخفی» خارجی آنها، درآورده شده اند و حتی «اداره میدیاه» و تلویزون ها نیز در خدمت آنها قرار گرفته اند. حال می توان درک کرد که چه منظوری باید درین تقاضای "زندگینامه و تصویر"، نهفته بوده باشد. خیلی محتمل است، که گردانندگان چنین "سایت ها" باید نسبت به "مهاجرین" بعد از سال های ۱۹۹۲م، بیشتر «بدگمانی ها و پشداوری های»، نا سالم داشته بوده باشند. روح شان را شاد می خواهم. در طول این زمان با تعدادی از نویسندگان این «سایت ها» و نوشته های آنها نیز، آشنائی حاصل شده است، که هر سال به ارتباط این روز، تا می توانند، به تقبیح و تنفر و خالی ساختن عقده های درونی آنها می پردازند. بعضاً حتی چنین تصویری را هم در مورد هر فرد در ذهن خودها، ترسیم نموده اند، که گویا هر کسی که در افغانستان در آزمون در داخل شهرها زندگی می کرده اند، از دید آنها، «همه خائن به وطن بوده و یا وطنفروخته اند.» چنین یک "شبح" تا امروز ممکن است، اثر منفی آنرا بر مناسبات اجتماعی – سیاسی اتباع کشور ما، وجود داشته باشد. این چنین تصورات هم چنان خارج از احتمال نیست، که به هدف ممانعت از ایجاد یک «دیالوگ متمر» در مناسبات اتباع کشور بحرانی ما، در پیش گرفته باشند. در بسیاری از "میدیا ها" و "تشکلها"، دیده شده است، که "مهاجرین" بعد از سالهای ۱۹۷۸م، تا سال ۱۹۹۲م، بعد از آنهم، در همان مواضع «ثابت» آنها، قرار دارند. در افکار فعالین آنها، هیچ تغییر مشهود، محسوس نیست. یکی از سیاستمداران معرف گفته است: «کسی که در پنجاه سالگی، به همان نظر باشد، مانند بیست سال قبل، باید یک خر باشد.» این وضعیت، تا حدی تأثیر آور هم بوده می تواند، که ممکن این افراد، یا درک نکرده باشند، و یا عمداً مانند مستخدمین وظیفوی و معاشخور، در تحت هر نامی که است، در جهان پُر از تضادها و منازعات، فقط از اوامر مراکز همان قدرت های، اطاعت کنند. این هم خارج از احتمال نخواهد بود، که به نوعی از تکالیف روانی نیز مبتلا باشند، که اگر با وقوع آن حادثه خود احساس خسارت مادی و معنوی برای خود و هم برای خانواده آنها را در ذهن ذخیره داشته باشند، و نتوانسته اند، تا نزد خود تحلیل لازم داشته باشند. این هم امکان دارد که به نسبت عطش به قدرت و کسب شهرت، از جانب حلقات و مراکز قدرت طلب، در برنامه های "جنگ روانی" که این چنین موضوعات هم، شامل برنامه های جنگ های نیابتی بوده است، برای انجام آن وظایف، توظیف شده باشند و هم چنان امکان دارد که به این باور هم نه باشند که در چنین پروسه های بغرنج اجتماعی، در جوامع، حوادث نا گهان نیز، به چنان شکلی رخ می دهد که در واقعیت امر مانند یک "سونامی" و یا "زلزله" به عموم انسانها صدمه می رسد، صرفنظر از اینکه انسانها از نگاه فکری با چه "مهر" نشانی شده باشند. بحرانات سیاسی، در جهان به اشکال مختلف، چه کودتا و چه "انقلاب" و یا هرج و مرج اجتماعی رخ داده و رخ می دهد، که بعضاً عامل و یا عوامل اصلی، تا جایی که لازم است، حتماً در همه موارد شناخته نشده و وضاحت و شفافیت لازم هم، نداشته بوده باشد. در چنین پروسه های "سیاسی – اجتماعی"، لازم است که انجام اعمال "جرمی" فرد و یا "افراد" را از موضوعات سیاسی، تفکیک توانست. طوری

که در مقاله های قبلی نیز از شخصیت معروف سیاسی، که دولتمدار نامدار "پادشاهی آلمان" بوده است، نقل نموده ایم، که خاصاً بر دو مفهوم، درین رابطه بوفرت تأکید می کرده است. لطفاً سطور چپ را که بشکل تصویر جمع آوری شده است، اگر میل داشته باشید، تا حد ممکن با دقت از نظر بگذرانید، زیرا مجموعه این "نقل قولها" که با رنگ سرخ ترجمه آن از زبان، آلمانی تهیه شده است، در تسلسل متن دوباره درج نشده است. هدف نویسنده این نیست که دیگران را به قبول این نظرات دعوت کند، بلکه به آن خوانندگان محترمی که اگر احیاناً به این منابع مقابل نشده باشند، تقدیم گردد. این سیاستمدار و صدراعظم پادشاهی آلمان (متولد: اول اپریل ۱۸۱۵م، وفات: ۳۰ جولای ۱۸۹۸م، حدود ۵۰۰ مجسمه در سراسر آلمان ساخته شده است.) که در قرن ۱۹ در وقایع اروپا و جنگ های پس از پیروزی انقلاب فرانسه، نقش برجسته داشته است، در مقاطع مختلف تعبیر و تصویر خود را از مفهوم «سیاست» ارائه داشته است. تا امروز در جامعه بحرانی ما، برخورد سطحی و غیر دقیق با پدیده "سیاست" به مشاهده می رسد. حتی بعضی از "فعالین سیاسی" در افغانستان امروزی، در مباحث تلویزیونی، شنیده شده اند که "سیاست" را به مفهوم "چال بازی" نیز یاد کرده اند. البته به تعقیب این برداشت های "بیسمارک"، در بیش از صد سال اخیر با تغییرات بنیادی ای که در حکومتداری، رخ داده است، فورمولبندی های دیگری هم وجود دارد، که تا امروز هم، "درس عبرت ممکن"، و هم اینکه "آنچه نیست که انتقام گرفته شود" صدق می کند. به این کلمات، که به هدف پخش تنفر از طریق استعمال کلمات چون "تنگین"، "سیاه" و یا اعضای "سخت" "خلق" و "پرچم"، به کار برده اند، چه می خواهند افاده کنند. قریب همه آنها از موضوعات اخلاقی و مذهبی هم، به هدف بهره برداری "سیاسی" سوء استفاده می کنند. حال در "بازی های قدرت" مفهوم "چپ" و "راست" و یا مفهوم "طبقاتی"، مفهوم قبلی خود را از دست داده است. حال باید ازین "آقایان تیئوریسن" و قهرمانان حدسیات پرسید که حاکمیت "طبقاتی" را در جامعه افغانستان چگونه تعریف می کنند؟ در وضعیتی که کشور ما حال، قرار دارد، که در واقعیت امر، مشابه به حالت استثنائی و یا "اضطری" ظاهر می گردد،

به قول "بیسمارک": "در حالت اضطرای، هر خر هم حکومت می تواند." آیا این آقایان که عاشق کلمات اند، دقیق می دانند که بطور نمونه این مفاهیم، "سرخ" و "سیاه" از چه زمان و نخست در کجا تعریف شده است؟ در شرایط و احوال پیشرفت تکنالوژی جدید، انجام بخش های زیادی از امور تولیدی که به "رابط" ("روبوتر") سپرده شده است، بتدریج مفهوم تقسیم کار و آنچه در گذشته به نام "طبقات" و "حاکمیت طبقاتی" و یا "مبارزه طبقاتی" یاد می گردیده است، از ریشه تغییر نموده، فیلسوف نامدار "اتریشی - انگلیسی" در قرن بیست، "کارل رایموند پوپر" که در باره



„Die Politik ist keine exakte Wissenschaft.“
— Otto Von Bismarck

Die Politik hat nicht zu richten, was geschehen ist, sondern zu sorgen, daß es nicht wieder geschieht.
Otto von Bismarck (1815 - 1898), Otto Eduard Leopold von Bismarck-Schönhausen, ab 1890 Graf von Bismarck-Schönhausen, ab 1871 Fürst von Bismarck, ab 1890 auch Herzog zu Lauenburg, preussisch-deutscher Staatsmann und 1. Reichskanzler
Quelle: Bismarck, Berlin, im Foto, September 1878

Die Politik ist eine eminent praktische Wissenschaft, bei der man sich an die Fernen, an die Nansen, an die Theorien, in die sie gerade hineinstapfen soll, nicht so sehr kehren darf.
Otto von Bismarck (1815 - 1898), Otto Eduard Leopold von Bismarck-Schönhausen, ab 1890 Graf von Bismarck-Schönhausen, ab 1871 Fürst von Bismarck, ab 1890 auch Herzog zu Lauenburg, preussisch-deutscher Staatsmann und 1. Reichskanzler
Quelle: Bismarck, Berlin, im Abgeordnetenhaus, 15. Januar 1872

Die Politik ist keine Wissenschaft, wie viele der Herren Professoren sich etablieren, sondern eine Kunst.
Otto von Bismarck (1815 - 1898), Otto Eduard Leopold von Bismarck-Schönhausen, ab 1890 Graf von Bismarck-Schönhausen, ab 1871 Fürst von Bismarck, ab 1890 auch Herzog zu Lauenburg, preussisch-deutscher Staatsmann und 1. Reichskanzler
Quelle: Bismarck, Berlin, im Reichstag am 15. März 1884

«سیاست (پولیتیک) درس عبرت ممکن است» («اوتو فن بیسمارک»)

«سیاست علم دقیق نیست.» («اوتو فن بیسمارک»)

«سیاست (پولیتیک) آنچه نیست که انتقام گرفته شود، بلکه چاره شود که دوباره واقع نه شود.» («اوتو فن بیسمارک»)

«سیاست (پولیتیک) یک علم برجسته عملی است، که در آن شکل، نام و با تیئوری مستقیماً مطابقت داشته باشد.» («اوتو فن بیسمارک»)

«سیاست (پولیتیک) کدام علم نیست، طوری که آقایان پروفسرها، تصور می کنند، بلکه یک هنر است.» («اوتو فن بیسمارک»)

"پیشداوری ها" و "حدسیات" توضیحات منطقی فروان از خود به جا مانده است، در مورد اینکه آیا "طبقات" وجود خارجی داشته است یا نه در آخرین سالهای حیاتش (تولد: ۲۸ جولای ۱۹۰۲م، وفات: ۱۷ سپتمبر ۱۹۹۴م)، شک نشان داده، مطمئن نبوده است، که آیا چنین پدیده وجود داشته است و یا نه، اما به موجودیت "پیشداوری طبقاتی" مطمئن بوده است. از جانب دیگر «ژورنالیست، فیلسوف، نویسنده و تیئوریسن سیاسی، "هنا رینت" (۱۴ اکتوبر

۱۹۰۶م - ۴ دسمبر ۱۹۷۵م)، "یهود آلمانی - امریکائی" مؤلف کتب متعدد که شیرۀ مناسبات "دو سیستم متخاصم" دوران جنگ سرد را پس از "جنگ دوم جهانی" نیز تعریف می کند، مفاهیم مهمی را به صفت یک «تیئوریسن بی نظیر» در قرن بیست، توضیح می دهد که حتی نظرات معروف ترین دانشمندان علوم اجتماعی را، تحت سؤال قرار می دهد. در جمله می توان از مفهوم "قدرت و زور" یاد کرد که در گذشته یکی دانسته می شد، اما "هنا" آنرا نا درست خوانده، چنین تعریف از او به میراث مانده است، که در مقالات قبلی یاد شده است و به خاطر تسهیل برای خواننده محترم، از تکرار احسن کار می گیریم. دانشمندان، واقف اند که، مفاهیم "اختراعی" و "تخیلی" زیادی ورد زبان شده است. جوانب رقیب قدرت در تحت نام "آیدیالوژی" نیز برای انحراف اذهان عامه از آن کار گرفته و می گیرند. حوادث بعدی، بعد از "جنگ دوم جهانی" بوضاحت این "حقیقت را برملا می سازد که با طرح و "اختراع" جنگ های نیابتی، شعار های معینی در تحت نام "آیدیالوژی ها" در فضای "جنگ سرد"، از هر دو جانب شنیده می شد. یکی مدعی مبارزه با "کمونیسم" و حمایت از "جهان آزاد" بوده است و دیگر آن "مبارزه با امپریالیسم" و استقرار "دیکتاتوری پرولتاریا" و متحد ساختن تمام "جنبش های آزادیخواهی ملی" را علیه "امپریالیسم" به زبان می آورده اند. که "چپ" یا "راست" را، چه کسی برای آن مفاهیم تعریف سالم فورمولبندی کرده است؟ چه وقت؟ آیا با گذشت زمان، مناسبت ها "ثابت مانده است؟ هرگاه، موجودیت یک دولت "حاکم" را بر یک قلمرو، بر اساس "قانون" به عنوان

"Macht entspringt der menschlichen Fähigkeit, nicht nur zu handeln oder etwas zu tun, sondern sich mit anderen zusammenzuschließen und im Einvernehmen mit ihnen zu handeln. Über Macht verfügt niemals ein Einzeler, sie ist im Besitz einer Gruppe und bleibt nur solange existent, als die Gruppe zusammenhält."

«قدرت از قابلیت نسبی، منشاء می گیرد، نه اینکه تنها عمل کند و یا چیزی به انجام رسد، بلکه با دیگران می پیوندد تا در موافقت با آنها، عمل کند. بر قدرت هیچ یک فرد تنها تصرف ندارد، بلکه در ملکیت یک گروه قرار دارد و تا

"دولت حقوق" در نظر بگیریم، پس آیا متوجه هستند که مسئولیت و حقوق برای هر فرد، منفرد تعریف می گردد. این افراد همه در قدم اول، در رابطه با مقررات دولتی، آنچه به

مسائل سیاسی - حقوقی ارتباط می گیرد، صاحب حقوق مساوی اند. به عبارت دیگر "حق رأی" یک "احمق" و یا انسان ساده، با دانشمند، یکی است. کمتر کسانی را می شناسیم، که عوامل اصلی را از دیدگاه های علمی و "نیوترال" بررسی کرده باشند. برخلاف در طول این زمان حلقات مختلف در داخل کشور و هم چنان منابع بی شمار در خارج، متمایل به قدرت، فقط مصروف پخش موضعگیری های خصومت آمیز شامل رقابت ها بوده و می باشند.



Nr. 19 / 07.05.1978



Nr. 18 / 30.04.1978

اخبار و نشرات، با عناوین مختلف، اخبار آنان را پخش می کردند. معتبر ترین منبع که تا اکنون، "فوتوکاپی" گزارش آن منبع در اختیار است، مجله "شپیگل" است. مجله تحت این عنوان: «**افغانستان: زهر افشانی شده است**» لطفاً به این دو سرمقاله توجه نمائید: شماره ۱۸ که به تاریخ ۳۰ اپریل نشر شده است، برای دومین سفر رسمی «بریژنف» به «بن» اختصاص داده بودند. تفصیل در باره سفر درین

مطلب نمی گنجد. موضوعات صحبت او در روابط شرق و غرب، متمرکز بوده است. در باره نتایج سفر، سفیر شوروی، در مطابقت با "واقعیت ها" دانسته است و از جانب آلمان اظهار می گردد، که حرف بر سر امضاء، نه بلکه مهم تطبیق قرارداد هاست. در ختم سفر، «بریژنف»، "ایگون بار" را به آغوش می گیرد و می گوید: "بی اعتماد نه باشید. برای ما وقت بدهید. هر آنچه وعده داده شده است، در عمل پیاده می کنیم."

در سرمقاله شماره ۱۹، تصویر یک شفاخانه "فاقد روح" را انتخاب کرده اند و گزارش در باره افغانستان، قریب یک هفته پس از عودت "بریژنف"، از آلمان، منتشر می سازند. در سطور مقدماتی "گزارش" محتوای خبر را چنین افاده می کند: « افغانستان – زهر افشانی شده است.": یک حکومت کمونیستی قدرت را که اولین در جنوب آسیا است، در دست گرفت. پاکستان و ایران تهدید یک "کیوبای" ممکن را در سرحدات آنها، احساس «کلمات "زهر افشانی" را از اظهار "رئیس تره کی" در عنوان شامل ساخته اند. ممکن در ترجمه های قبلی گزارشات "شپیگل" مطالعه کرده باشید، مجله در باره افغانستان نیز چنین مشخصات را ذکر می کند: «کشوری است، که قریب هر کس سلاح حمل می کند. باکی ندارند، که از آن کار گیرند. مهمترین سرحد عبوری دره خیبر است – در تاریکی شب مسدود است، به نسبت ترس از دزدان... افغانستان یکی از عقبمانده ترین و فقیر ترین کشورهای جهان و هم از پر ماجرا ترین در جهان شناخته می شود... بدون خط آهن، و بدون راه به بحر. (محاظ به خشکه) در تپه ها و دشت های آن، کوچی های محروم از سواد خواندن و نوشتن با شترها، اسب ها و گوسفندان در گردش اند... در داخل دره ها کوکنار کشت می شود که افغانستان را به یکی از بزرگترین تولید کنندگان تریاک مبدل ساخته است... در خارج از شهرها، هنوز هم انتقام خون، در مطابقت با قرون وسطی وجود دارد. اوسط عمر به ۴۰ سال هم نمی رسد... اینکه کشور ۱۳ میلیون یا ۱۹ میلیون نفوس دارد، کسی نمی داند. لیکن با وجود آنکه این کشور «غیرمسکون» و غیر اقتصادی شناخته می شود، اما باز هم مهمترین نقطه ستراتیژیک در آسیا شناخته می شود... داود هم چنان در نتیجه کودتا، پنج سال، خودش در قدرت ماند... محمد داود در زمان کودتا، به نام مرد "شوروی" شهرت یافته بود...» وقایع چند ماه و یا اضافه از یک سال در عرصه داخلی و بین المللی، با مسبب "سیگنال" برای کودتا" شناخته شده است. با وقوع حادثه، "شپیگل" در گزارش خود می نویسد که: «مسکو در آغاز چنین عمل کرد که حادثه در افغانستان از آنها دور است و به شوروی غرض نیست. "پراودا" فقط خبر هشت سطر را، از منبع خبری برتانوی، "رویتر" در مورد "کودتا" نشر کرد. لیکن بعد اتحاد – شوروی، به عنوان اولین کشور، رژیم کودتا را برسمیت شناخت. قریب به یک هفته بعد "کاسیگین" پیام تبریکیه، عنوانی قدرتمداران نو صادر کرد... رژیم - انقلاب در کابل، نخستین حکومت در جنوب آسیا، از خود در برابر اتهامات دفاع کرده است و رد نموده است، که گویا "بازی مسکو" است، که از سابق تمایل بسوی آبهای "گرم" بحر هند داشته است... رادیو کابل از زبان رئیس جدید دولت، "تره کی" منشر ساخته است که این : ساخت و بافت ارتجاع بین المللی و استعمارگران است... که "زهر پروپاگندی می افشانند." « حال بر می گردیم به این متن نویسنده دریچه نظر سنجی که در بالا یاد شده است:»

قیام نظامی ۵۷

علت اصلی ناکامی چپ در افغانستان "ضعف تنوریک - فقر فلسفه" وابستگی و پراکنده اندیشی های پایان ناپذیر مربوط می شود.

درک سازمان های خلقی و پرچمی از مارکسیسم قالبی و همراه با الگوپردازی ساده اندیشانه از روایت های دیگران (مثلا روایت روسی) از مارکسیسم بود. و در میان این سازمان ها تفکر خلاقانه و شناخت عمیق شرایط جامعه ما کمتر به چشم میخورد.

خصلت های انقلابی نداشته اند، استالینیسیم بر تفکر گروهی آنها حاکم بوده است، در پیوند سازمان ها با یکدیگر و با دیگر عناصر مبارز در لایه (لای، پرده، قشر) های پیشروی اجتماعی ناموفق بوده مردم و تاریخ معاصر ما به این مجموعه ناتوان و ناآگاه چه وامی دارند و به کدام دلیل باید آنها را مبارزان راه ترقی و پیشرفت بدانند.

پس نباید خدا را شکر کنند که از شر این مجموعه ندانم کار، با هر صورت و نامی که بوده، بالاخره خلاص شده اند؟»

در قدم اول، این جملات نویسنده را، به عنوان ادعای خود او، بدون رد و یا تأیید، نقل می کنیم. در پرنسپ اگر این نتیجه مطالعات خود اوست، باز هم، ثبوت این ادعا نزد خود او محفوظ و سری مانده است. خواننده نمی تواند "رد" و یا "تأیید" کند، زیرا منبع و مدارک کافی که او را به این ادعا رسانیده باشد، معلوم نیست. اگر احياناً از منابع دیگر اقتباس صورت گرفته باشد، چون منبع ذکر نشده است، پس گمان "دزدی ادبی" (plagiat) برده شده می تواند. با مشاهده همچو ترشحات ذهنی، بار دیگر به ارزیابی "رسل" پناه برده، مکرراً نقل می کنیم، که به چه چیز باید "باور" کنیم؟ این نویسنده، در مقاله نشر شده، تحت عنوان «تبلیغات گمراه کننده!»، با موضوع مشابه روبرو بوده است، که هدف از شخص، نه، که چرا این چنین و یا آن چنان گفته است و یا می گوید، بلکه خود خواننده هم بداند، که چه چیز قابل باور بوده می تواند. اینکه کسی باور کند یا نه کند، مربوط به خود، فرد آزاد است، اما توافق قدرتمندان می طلبد، تا وجوه مشترک را خود تشخیص نمایند و بر آنچه که متعهد اند، پابند باشند، تا زمانی هم، از آن مراعات صورت می گیرد، که ضرورت به تغییر محسوس نه باشد. در تبادل نظر هدف باید از شکست و پیروزی فرد متکلم، در کلمات یاد شده نه، بلکه هدف باید آن باشد، که قدم بعدی جمعی چه خواهد بود، که توسط مجریان و فعالین سیاسی روز، پیروی شده بتواند. طوری که در "تبلیغات گمراه کننده!"، یادآوری شده است، نویسنده بر حسب تصادف، به یک اظهار منطقی، «... "رسل" (Russell)» متوجه می شود، که در «ویکیپدیا» نشر شده است. این مطلب تحت مفهوم «چاینک رسل»، بزبان آلمانی (Russells Teekanne) و بزبان انگلیسی، (Russell's teapot) به چاپ رسیده است.



Bertrand Russell, 1957

"بیرترند رسل" (۱۸۷۲م - ۱۹۷۰م) در یک مقاله تحت عنوان: «آنجا خداست؟»، به صفت یک «تطبیق به امر محال»، خدمت می نموده است. این ادعا را باید ثابت می ساخت که وزنۀ ثبوت یک ادعا، در نزد کسی است، که چنین ادعا را افاده می کند، به هیچ صورت رد آن، وظیفۀ دیگران، بوده نمی تواند. بر طبق همین منبع، مقاله در سال ۱۹۵۲م بنا بر در خواست: "Londoner Magazin" تحریر یافته ولی به چاپ نرسیده است، در اسناد میراثی،

با نوشته های قلمی، دیده شده است. "رسل" در آن سند یک فرضیۀ "چاینک" (Teekanne) را در کیهان، طرح می کند که، بین زمین و "مریخ"، بدور آفتاب می چرخد و چنان کوچک است، که با "تلیسکوب ها"، از سطح زمین، یافت شده نمی تواند. وقتی اگر بدون ارائه ثبوت دیگر، ادعا شود که چنین "چاینک" وجود دارد، نمی توان انتظار داشت، که کسی به آن باور کند، بدلیل آنکه، ناممکن است، که ضد آن، ثبوت شده بتواند. **"رسل" به یک قیاس پناه می برد و باور به همچو چاینک را با باور به خدا مقایسه می کند.** ("ویکیپدیا") درینجا فقط به حضور خوانندگان محترم به عرض می رسد، که تصورات در بارۀ تیئوری هم چنان، متفاوت است. از زمانی که "کارل رایموند پوپر" تیئوری هائی را که، در جمله "اندکشن" و "دیدکشن"، غلط ثابت نموده، ذکر می کنیم، که در طی سالها، پا بر جا فکر می شده است. اما او می گفته است، که "ما نمی دانیم، ما فقط حدس می زنیم" در مورد "تیئوری" تأکید، می ورزد که تیئوری، نه باید "تصدیق" شود، بلکه دائماً در فکر آن باشیم، که یک تیئوری می تواند باطل گردد. به عبارت دیگر تأکید می ورزد که باید دائماً مصروف، جستجوی غلطی در آن تیئوری بود. خلاصه اینکه برای تیئوری، طلب تصدیق (ratificaton) نه، بلکه پذیرفت که "تیئوری" می تواند باطل (falsify) گردد. صرفنظر از اینکه برای این نویسنده این

موضوع مطرح نیست که نویسنده اولی «چپ» و یا «راست» را در افغانستان، چگونه تعریف می کند و با در مورد، شکست و پیروزی" چه نوع ترازو در دست می گیرد و از "انقلابی" حرف می زند، اینکه در حاکمیت یک حزبی در افغانستان در آن زمان از چه تیئوری پیروی می شده است، این نویسنده هم چنان ضرورت تحلیل علمی دقیق را احساس می کند، اما برای آن کار علمی و دقیق، فرصت و امکانات لازم در اختیار ندارد. اظهارات تبلیغاتی مسبب گمراهی بیشتر می گردد. اینکه نویسنده اولی حکم خود را صادر می کند، باید ثبوت نزد خود داشته باشد. وقتی از «مارکسیزم» و " خصلت های انقلابی" نام می برد، این نویسنده "رژیمی" را که هر نامی به آن داده می شد، یک "رژیم یک حزبی"، و یک شکلی از دیکتاتوری بوده است که تعریف خود را داشته است. در رابطه با "خصلت انقلابی" این "نقل قول هنا" را جهت مطالعه خوانندگان محترم تقدیم می داریم: **«انقلابی ها انقلاب نمی کنند! انقلابی ها کسانی اند که می دانند، که قدرت چه زمان بر سرک افتاده و چه وقت بلند می توانند.» ("هنا آرینت")** باز تکرار می گردد که مدعی برای این متن، چه تعریف خود را دارد و هم اینکه آیا علت اصلی «ناکامی» که با این «مهر» کوبیده شده است، درست باشد یا نه اینهم تحلیل علمی، "نیوترال" در شرایط لازم می طلبد. یک نقطه دیگر هم مقروض تفصیل بیشتر است. درینجا به ریش "کارل مارکس" حمله شده است. حمله به همچو متفکرین چون "مارکس - اینگلز"، با چند سطر کوتاه خیلی عجیب است. چی کسی بررسی نموده است، که در طی هفتاد سال، در «اتحاد شوروی» این نظرات را چگونه تطبیق می کرده اند. برای تبلیغ هر ادعای کوتاه هم ممکن است. گمان می رود، که ممکن در رابطه با «فقر فلسفه»، هم چنان خیلی کوتاه و سطحی برخورد صورت گرفته باشد. تفصیل درینجا گنجایش ندارد، اما لازم است، توجه خوانندگان محترم، به اثر «کارل مارکس» تحت عنوان «فقر فلسفه» مختصر جلب گردد. جوابی را که «کارل مارکس» به «پرودهون؟» (Proudhon) فرانسوی، که در آن زمان نماینده مهم سوسیالیزم فرانسه یاد می شده است، در رابطه با اثر او تحت عنوان «فلسه فقر» بوده است که "کارل مارکس" در سال ۱۸۴۷م " در تحت عنوان «فقر فلسفه» ارائه نموده است. فقط بصورت عموم، کتاب او را خراب و بد معرفی کرده است. (کارل مارکس ۱۸۱۸ - ۱۸۸۳م). افکار فیلسوف آلمانی، اقتصاد دان، تیئوریسن اجتماعی، ژورنالیست سیاسی، پیشاهنگ طبقه کارگر، تیئوریسن با نفوذ سوسیالیزم و کمونیزم، نمی تواند به یک جمله مثبت و یا منفی از صحنه متفکرین جهان دور شود. (ویکیپدیا).

پایان

....



برای مطالب دیگر دوکتور محمد اکبر یوسفی روی عکس کلیک کنید